

کارنامه محمود

(برگهائی از تاریخ شهر فسا)

پروین دخت تدین

انتشارات نوید شیراز

سرشناسه	: تدین، پروین دخت، ۱۳۱۵ -
عنوان و نام پدیدآور	: کارنامه محمود: برگ‌هایی از تاریخ شهر فسا/ پروین دخت تدین.
مشخصات نشر	: شیراز: نوید شیراز، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	: ۴۷۹ ص: مصور.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۱۹۲-۰۷۳-۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتابنامه: ص ۴۳۵ - ۴۳۸.
یادداشت	: واژه‌نامه.
موضوع	: تدین فسانی، محمود، ۱۲۷۹ - ۱۳۵۷.
موضوع	: ایران - تاریخ - پهلوی، ۱۳۰۴ - ۱۳۵۷
موضوع	: فسا - تاریخ - قرن ۱۴
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۲ ق۴/ت۴/۱۴۸۶ DSR
رده بندی دیویی	: ۹۵۵/۰۸۲-۹۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۳۱۳۱۱۱



کارنامه محمود

(برگ‌هایی از تاریخ شهر فسا)

تألیف: پروین دخت تدین

طرح جلد: نجمه شهابی □ لیتوگرافی و چاپ: واصف □ تیراز: ۱۰۰۰ جلد

چاپ اول: ۱۳۹۴ □ حق چاپ محفوظ

ناشر: انتشارات نوید شیراز

دفتر شیراز - تلفن ۶۲-۳۲۲۲۶۶۶۱-۳۲۲۲۹۶۷۶ نمابر

دفتر تهران - تلفن ۵۹۴۵-۸۸۹۰۵۹۴۵ نمابر ۲۱-۸۸۹۲۱۵۲۲

پست الکترونیکی: info@navideshiraz.com

وب سایت: www.navideshiraz.com

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۹۲-۰۷۳-۸ ISBN: 978-600-192-073-8

۳۰/۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

۱۳	مقدمه
۲۳	پیش‌گفتار
۲۷	برگ‌هائی از تاریخ شهر فسا
۳۷	خانه‌خاطره‌ها
۴۸	تولد و تحصیل
۵۲	ازدواج
۵۵	خانواده پدری
۶۱	خانواده مادری
۶۷	مادرم خانم احترام‌السادات
۷۹	روابط خانوادگی
۸۳	اعتقادات دینی و پیوند با علمای دین
۸۷	دلبستگی به تجمع و تحزب
۹۱	حضور در اولین نهاد مدنی
۹۶	اولین حکم عضویت در انجمن بلدیّه در سال ۱۳۱۱
۹۷	مهدیقلی خان هدایت «مخبر السلطنه» رئیس‌الوزرای وقت (۱۳۱۱)
۱۰۲	علی‌اصغر زرین‌کفش کفیل وقت وزارت داخله
۱۰۶	دومین حکم عضویت انجمن بلدیّه در سال ۱۳۱۴

- ۱۰۷ محمدعلی فروغی (ذکاءالملک) رئیس‌الوزرای وقت (۱۳۱۴)
- ۱۱۱ سومین حکم عضویت انجمن بلدیّه در سال ۱۳۱۶
- ۱۱۲ محمود جم (مدیرالملک) رئیس‌الوزرای وقت (۱۳۱۶)
- ۱۱۵ ابوالقاسم فروهر کفیل وقت وزارت داخله
- ۱۱۷ نگاهی به بلدیّه در گذشته
- ۱۲۰ آغاز به کار بلدیّه یا شهرداری فسا
- ۱۲۶ رؤسای شهرداری (بلدیّه) فسا بعد از حکومت حکام ابوابجمعی
- ۱۳۰ مختصری راجع به دعوتنامه‌های مختلف اداری از پدرم
- ۱۳۱ دعوت شرکت سهامی پنبه و پشم و پوست از وی
- ۱۳۳ تاریخچه کوناهای از شرکت سهامی پنبه فسا
- ۱۳۷ کارخانه قند فسا از تصویب تا تأسیس
- ۱۴۹ دعوت جهت وصول کمک هزینه دفع ملخ
- ۱۵۰ انواع ملخ و طرز مبارزه با آن
- ۱۵۴ دعوت فرماندار از وی در ارتباط با حیف و میل شدن گندم و
- ۱۵۵ اهمیت نان در حیات اجتماعی و اقتصادی مردم
- ۱۵۹ دعوت فرماندار از او در ارتباط با تسطیح موانع و سیل‌بند فسا
- ۱۶۰ تاریخچه سیل‌بند فسا
- ۱۶۵ نامه صنف پیشه‌وران به دادگاه بخش فسا
- ۱۶۹ دعوت شهردار از وی برای حضور در کمیسیون مالیات بر درآمد
- ۱۶۹ دعوت رئیس اداره دارائی از او به عنوان نماینده پیشه‌وران
- ۱۷۱ تاریخچه مختصری از وضع مالیات در زمان قاجار
- ۱۷۳ مالیات و اقسام آن
- ۱۷۷ دعوت از او برای رفع مشکل نان
- ۱۸۰ نامه کفیل فرمانداری برای تعیین نماینده مالکین جهت حضور در کمیسیون خریدترياک
- ۱۸۱ ترياک ماده مضر و خانمان‌برانداز (آسیب آسیا)
- ۱۸۳ تاریخچه ترياک
- ۱۸۷ نمونه‌ای از خیرمقدم‌ها و سخنانی‌های پدرم
- ۱۸۸ سخنرانی در مورد پایان یافتن جنگ تحت عنوان والصلح خیر
- ۱۹۴ سخنرانی در مراسم چهلم پزشک ناکام دکتر علی محمد فاخری

۱۹۸	خیرمقدم به شادروان دکتر محمدجواد مهذب کاندیدای نمایندگی
۱۹۹	خیرمقدم به مرحوم دکتر مهذب پس از احراز مقام نمایندگی
۲۰۲	خیرمقدم، در ارتباط با آمدن شادروان پیرنیا استاندار وقت فارس به فسا
۲۰۸	مجلس شورای ملی آن زمان و ...
۲۰۹	اسامی نمایندگان ایالت فارس در دوره‌های اول و دوم مجلس شورای ملی
۲۰۹	اسامی نمایندگان مجلس شورای ملی از دوره سوم مشروطیت تا دوره بیست و چهارم
۲۱۰	سید محمود صدرالملک نماینده شهرستان فسا در دوره سوم
۲۱۱	حاج آقا شیرازی نماینده دوره چهارم شهرستان فسا
۲۱۶	حاج میرزا احمدخان اتابکی (مشیر اعظم) نماینده دوره پنجم شهرستان فسا
۲۱۷	محمدتقی ذوالقدر (امین الشریعه) نماینده دوره‌های ششم و هفتم و چهاردهم شهرستان فسا
۲۲۰	حبیب‌الله نوبخت نماینده ادوار نهم تا سیزدهم شهرستان فسا
۲۲۵	علی‌قلی‌خان هدایت نماینده ادوار دهم تا سیزدهم شهرستان فسا
۲۲۶	احمدخان مؤید قوامی نماینده دوره چهاردهم شهرستان فسا
۲۲۸	غلامحسین صاحب‌دیوانی نماینده دوره پانزدهم شهرستان فسا
۲۳۱	عباسقلی‌خان عرب‌شیبانی نماینده ادوار ۱۵، ۱۶ و ۱۸ و ۱۹ شهرستان فسا
۲۳۳	مرتضی‌خان حکمت نماینده ادوار ۱۶، ۱۸، ۱۹ و ۲۰ شهرستان فسا
۲۳۷	دکتر سیدجواد مهذب نماینده دوره‌های ۲۱ و ۲۲ شهر فسا
۲۴۰	خانم مهین‌دخت مزارعی نماینده دوره ۲۳ شهر فسا
۲۴۴	دکتر سیدمرتضی مشیر نماینده دوره ۲۴ شهر فسا
۲۴۸	انتخابات ناکام دوره هفدهم مجلس شورای ملی شهرستان فسا
۲۵۷	ایام حبس و تبعید
۲۵۸	مقدمه‌ای بر یک استشهاد
۲۷۹	سال‌های تلخ ترس و هراس
۲۸۳	سال‌های شیرین شکر و سپاس
۲۸۷	وفای به عهد و قرار دادها
۲۹۵	صورت اسامی فرمانداران
۲۹۸	صورت اسامی رؤسای آموزش و پرورش
۳۰۰	مراسم یادبود شهدای ارزش و دعوت از مرحوم تدین برای شرکت در مراسم
۳۰۳	جمعیت شیر و خورشید سرخ

۳۰۳	تاریخچه تشکیل جمعیت شیر و خورشید سرخ
۳۰۵	تشکیل جمعیت شیر و خورشید سرخ در فسا
۳۰۶	انتخاب آن مرحوم به سمت مدیر عامل جمعیت شیر و خورشید سرخ فسا
۳۰۸	تأسیس داروخانه متین و دعوت از وی برای شرکت در آن مراسم
۳۱۱	مصاحبه آقای دکتر منصور رستگار فسائی با زنده یاد محمود تدین
۳۲۱	بخش دوم مصاحبه، آتشکده در فسا
۳۳۷	تغییر نام پلیس راه پل فسا: دل مشغولی اواخر عمر آن مرحوم به خاطر این تغییر
۳۴۰	رونوشت نامه ژاندارمری فارس به استاندار جهت ابلاغ به مرحوم محمود تدین
۳۴۲	نامه به فرمانده ژاندارمری فارس، تیمسار سرلشکر پارسیون
۳۴۴	نامه به تیمسار سرلشکر امینی افشار فرمانده پلیس راه ژاندارمری در تاریخ ۲۵۳۵/۶/۱۰
۳۴۶	نامه به تیمسار سرلشکر امینی افشار فرمانده پلیس راه ژاندارمری در تاریخ ۲۵۳۵/۶/۱۵
۳۴۸	نامه به انجمن شهرستان بندرعباس (پارلمان محلی)
۳۵۰	رونوشت نامه ژاندارمری فارس به فرمانداری فسا برای ابلاغ به محمود تدین
۳۵۴	نامه به فرمانده هنگ ژاندارمری شهرستان فسا
۳۵۷	نامه های شخصی: نامه های به پدرم
۳۶۷	نامه های شادروان مهدی صدرزاده به او
۳۷۵	تصویری چند از پاکت های ارسالی آن ایام
۳۷۶	تصویر رسید بانکی و نمونه ای از قبوض مال الاجاره متداول آن ایام
۳۷۷	نامه های از برادران زاهدی (دکتر ناصر و دکتر منصور)
۳۸۱	نامه ای از دانشمند فقید میرزا محمد جعفر فاخری
۳۸۶	نامه ای از روستازاده ای دانشمند
۳۹۱	اظهار نظر بعضی از منسوبین
۴۳۷	قضاوت و داوری دیگران
۴۴۳	ضمائم: تصاویر
۴۵۹	منابع
۴۶۳	فهرست آیات و روایات
۴۶۵	فهرست اشعار
۴۶۷	فهرست اعلام

«به نام و یاد کارساز بنده نواز»

مقدمه

...تو میندار که خاموشی من / هست پرهان فراموشی من /
من اگر بخیزم / تو اگر برخیزی / همه بر می خیزند.

حمید مصدق

دلبستگی به خاک حدیثی است قدیم و قویم. به خاک آن دیار که به گفته «ادیب پیشاوری»، الوطن امّ الثانی، مادر دوم آدمی است. به خشت خشت خانه‌ها، به سنگفرش کوچه‌ها، به سبزه‌ها به چشمه‌ها، به باغ‌ها و لاله‌ها، به مسجد و مناره‌ها، به مدرس، و کتابها، به آداب و سنن، به اراضی و آب و هوایی که ویژگی آنها پرورش درختان سرسبز سردسیر و گرمسیری شده که دوش به دوش هم قد کشیده رشد کرده، سایه گسترانیده، کریمانه میوه‌های لذیذ خود را در اختیار مردم قرار داده و کام آنان را شیرین می‌سازند... و بالاخره به اغلب مردم با استعدادش که گفته‌اند: خزائن الارض رجالها، و نگارنده در این عمر خود، بسیاری از این رجال را در قامت زنان و مردان خدمتگزار دیده‌ام که از زعمای قوم بوده‌اند و از صالحین که: أَحِبُّ الصَّالِحِينَ وَلَسْتُ مِنْهُمْ.

بر لوح دل، محبت مردان پارسای هرچند پارسا، نی‌ام، اما نوشته‌ام

که همواره برای، تک تک آنان احترام خاصی قائل بودم و به خاطر همان احترام و روابط عاطفی به هنگام بار بستن و کوچ آنان از دار فانی به دیار باقی، دریغاگویان با سروده ملک الشعرای بهار در رثای آنان درددل خود را واگو کردم که:

از ملک ادب حکم گزاران همه رفتند
 شو بار سفر بند که یاران همه رفتند
 آن گرد شتابنده که در دامن صحراست
 گوید چه نشینی که سواران همه رفتند
 داغ است دل لاله و نیلی است بر سرو
 کز باغ جهان لاله عذاران همه رفتند
 افسوس که افسانه سرایان همه خفتند
 اندوه کسه اندوهگساران همه رفتند
 اما گه گاه رد پای از این عزیزان که از این دیار رفتند در آثار آنان می یابیم.
 در آثاری مکتوب و یا مصنوع... که از خود به یادگار گذاشته اند. به گفته
 عبید زاکانی:

این عمارت نگر به دیده عقل بر تو تا کشف گردد این اسرار
 اِنْ اَثَارِهِ تَسَدَّلُ عَلَيْهِ فَاَنْظُرُوا فَاَنْظُرُوا اِلَى الْاَثَارِ

آنچه را که در پیش رو دارید مجموعه ای است از رد پا و یا یادگارهایی از عمر یکی
 از رجال عهدمان که وجودش سراپا عشق و شور و شوق نسبت به زادگاه و مردمش
 بود. که در این راه متحمل تبعیدها و زندان ها گردید. سروده های روحانی خوش ذوق و
 خوش قریحه شهرمان مندرج در بعضی از صفحات کتاب شواهدی بر این مدعاست.
 مردی به نام روانشاد میرزا محمود تدین فسانی (متولد ۱۲۷۹ و متوفای ۱۳۵۷ شمسی).
 تنظیم و تألیف «کارنامه حیات» و یادگار عمر آن مرحوم، را فرزند ارشدش «خانم
 پروین دخت تدین» به عهده گرفته اند که خدمات و زحماتشان مأجور و مشکور حق
 تعالی باد، وظیفه ای که معمولاً در خانواده ها بر عهده پسر ارشد قرار دارد. اما قرعه فال
 به لحاظی «چنانکه افتد و دانی» به نام ایشان اصابت کرده که معتقد است: «آنچه از
 دوست رسد جمله نکوست».

وقتی که مادرشان مدارک موجود در این مجموعه را به عنوان یادبود به ایشان اهدا
 فرمودند به مصداق «آن کس است اهل بشارت که اشارت داند» احساس مسئولیت
 ویژه ای نسبت به این هدیه که یادگار پدر و لطف مادر بود نمودند و آن تنظیم و
 تصنیف و تألیف آنها بود که این مطلب را پس از چند بار مطالعه، با راقم این سطور در
 میان گذاشتند که پاسخشان را با استعانت از روح بلند رند ریا سوز دادم که:

حافظ سخن بگوی که بر صفحه جهان این نقش ماند از قلمست یادگار عمر
 پس از آن دو نکته را خدمتشان یادآوری نمودم: اول آنچه مرحوم سیدحسن
 تقی زاده به استاد ایرج افشار سفارش کرده بودند، به این مضمون که: «سعی کنید

آنچه می‌نگارید مستند و مستدل باشد»، دیگر اینکه امید که این بار هم نوشته شما همچون تألیف اولتان «والیان و استانداران فارس بین دو انقلاب، انقلاب مشروطیت و انقلاب اسلامی» مورد عنایت و حمایت اساتید و اهل معرفت قرار گیرد، تا آنجا که استاد دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی پس از دریافت جلد اول آن کتاب در مجلس سخنرانی خویش در شیراز جنت طراز در مراسم بزرگداشت یاد و خاطره شاعر شیرازی شادروان سیدعلی مزارعی، طی سخنان تاریخی خود تحت عنوان «جنگ هفت لشکر در شیراز هفت سنگر» می‌فرماید که: «والیان و استانداران فارس پروین دخت تدین یکی از بهترین کتابهایی است که در باب تاریخ معاصر فارس نوشته شده است...»^۱

و با این امید که: «محمود بود عاقبت کار در این راه».

و در این مقام، «کارنامه حیات» و یادگار عمر پدری مطرح است به قلم و قدم دخترش. پدری که پرورده بازاری بود که آن بازار حکم مدرسه‌ای داشت بی‌در و دیوار که: همه قبیله او، کاسبان آن بودند. بازاری با جدول آبی در میان و درختانی در طرفین آن که صفای آن را مضاعف ساخته بود. بازاری که بعضی از کسبه آن در اعمال و اقوال یادآور صحابه رسول الله (ص) بودند با سرمایه‌ی ایمان و صداقت و امانت و نجابت. و در میان آنان، مثنوی‌شناس، نظامی‌شناس و حافظ‌شناس حضور داشتند که همه روزه بساط بازخوانی دواوین این شعرا گسترده بود و در حاشیه آنها مجالسی جهت بحث و فحص مسائل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، که گذر مرحوم تدین از چنان جایگاهی به عضویت در انجمن بلدیة شهر افتاد که هم جوان بود و جویای نام و هم گره‌گشای کار آنان.

او ویژگیهای حضور در چنان محفل و مجلسی داشت، که هم سخنور و سخنران بود، و هم نکته‌سنج و نکته‌دان. انصافاً حافظه‌ای قوی داشت که خواندنی‌ها و شنیدنی‌های فراوانی از آیات و اخبار و احادیث، ابیات و روایات و سروده‌ها و اشعار، داستانهای دینی، تاریخی، اجتماعی و سیاسی، امثال و حکم در بایگانی ذهن خود به ودیعت نهاده آنها را بازبینی می‌کرد، نکاتی بر آنها می‌افزود تا در موقعیت‌های

۱. انتشار و هدیه یادواره از موقوفه و بنیاد فرهنگی خاندان زین‌العابدین کشتکاران، شیراز، آبان ماه ۱۳۸۵.

مناسب به بهترین نحو از آنها بهره جسته و در سخنرانی هایش به احسن وجه استفاده نماید. در مراسم استقبال، در مراسم تودیع، در مراسم معارفه و...

او مردی بود اهل مطالعه و مطالعاتش به روز بود. آن هم در آن ایام که خبری از رادیو و تلویزیون نبود. تغذیه روحیش با کتب و روزنامه‌ها و مجلات بود. روزنامه سروش و پیغام آن روز که اختصاص به روشنفکران داشت مشترک بود. در انتخاب مجله‌ها خوش سلیقه بود. به مجله «خواندنیها» که به گزیده روزنامه‌ها و نشریات کشور اختصاص داشت بالأخص گل سرسبد آن مجله با عنوان «بدون رُتوش» به قلم سردبیر آن عشق می‌ورزید که بسیاری از مسائل آن روز کشور در سطور آن مندرج بود. همچنین سرمقاله «مجله ترقی» با مدیریت لطف‌اله ترقی (وکیل دادگستری و مدیر مجله) که با داستانی شیرین وقایع کشور را بازگو می‌کرد.

برایم تازگی داشت که او را در حین مطالعه کتاب «چشمهایش» از بزرگ علوی دیدم. در هر حال از روشنفکران آن ایام کسر و کمبودی نداشت.

وی به تحزب و تجمع می‌اندیشید و آن را لازمه دموکراسی می‌دانست و میراث مشروع دوران مشروطیت، که اعتقاد راسخ در حفاظت و حراست آن داشت. اما افسوس که در برهه‌هایی از زمان ما این امر شریف رنگ باخت و احزاب فرمایشی به پارلمان‌بازی و دولت‌سازی پرداختند و لا غیر!

او اهل تسلیم و رضا بود. با بیانی خوش همه کارها را به «قسمت اله خان مقدری» نسبت می‌داد و در پیش آمدهای خوش و ناخوش زندگانی به سروده‌های دلنشین و روحنواز و آرام‌بخش حافظ استناد می‌نمود که:

بیا که هاتف میخانه دوش با من گفت که در مقام رضا باش و از قضا مگریز
و یا:

جام می و خون دل هریک به کسی دادند در دایره قسمت، اوضاع چنین باشد
و یا:

رضا به داده بده وز جبین گره بگشا که بر من و تو در اختیار نگشودند
اما گاهی پیمانه صبرش لبریز می‌شد، سپهر و فلک، دهر و روزگار را به جنگ فرامی‌خواند که:

سپهرا به رزمت من آن پهلوانم که با چون توئی پهلوانی توانم

بچرخ ای فلک تا بچرخیم باهم که من در نبرد نه چون دیگرانم
 به هر سرد و گرمی به هر سخت و سستی تو صد بار خود کرده ای امتحانم
 به هر حال در زیر چنگال قهرت اگر خورد گردد همه استخوانم
 سپر نفکنم در نبرد تو ناکس که من عجز را کار مردان ندانم
 قتل مظلومانه کودکش «علی» با گلوله تفنگ برنو ژاندارمی بی مبالا، گاهی او
 را به آوردگاه می کشاند تا آن ابیات را به زبان آورد چه آن قتل سخت، غمبار بود. قتل
 پسر بچه ای پس از تولد چندین دختر. اما بلافاصله به خود می آمد و می خواند:
 در کف شیر نر خونخواره ای غیر تسلیم و رضا کو چاره ای
 و ادامه می داد: رضا بقضاء الله و تسلیم لامره.

در قاموس او ترس و هراس کمتر معنا و مفهومی داشت. ترس از قید و بند
 و حبس و تبعید. همه آنها را در راه اهداف مقدسه ملی و مردمی گوارا و شیرین
 می دانست. در این مسیر هم سروده حافظ را به لب داشت که:
 در ره منزل لیلی که خطرهاست به جان شرط اول قدم آن است که مجنون باشی
 وی تعصب خاصی به احراز مشاغل کلیدی توسط همشهریان خود داشت
 بالاخص نمایندگی در مجلس شورای ملی که آن را حق مسلم تحصیل کردگان فسوی
 می دانست، که مدارج علمی و عملی را طی نموده و افتخاراتی برای ملت و مملکت
 کسب کرده اند. از زمانی که مرحوم عباسقلی خان عرب شیانی به عنوان داوطلب
 نمایندگی فسا خود را معرفی نمود تا زمانی که در قید حیات بود هرگز از مخالفت با
 او دست نکشید.

وقتی تحصیل کرده ای از شهروندان فسا داوطلب انتخابات می شد در استقبال از او
 که از ذخایر ارزنده شهر و دیارش بود او را دکتر... خودمان خطاب می کرد و در همان
 سخنرانی اولیه اش که در مراسم استقبال خلاصه می شد، توقعات حوزه انتخابیه را با
 استناد به این اصل بازگو می کرد که: صاحب البیت ادری بما فی البیت.

اداره معاش خود و خانواده اش با کدیمین و عرق جبین تحقق می یافت. با فلاح
 و زراعت پلاکهای بازمانده از پدر چون «زیتونک و حاج آباد» و یا املاک استیجاری
 همچون حسن آباد (مالکی بالیوزی)، کجویه (مالکی خاندان شیخ مهدی خان صدرزاده
 و افشار)، یوسف آباد سنان (قوام الملک) و... سوای اینها، علقه مالی و معاملاتی خود

را از بازار هرگز نبرید که آن محلّ و ممرّ را مرکز برکت می‌دانست با مشترکاتی که با برادران و یا دوستان خود داشت.

کسر و کمبود مخارج روزمرّه خانواده را، همسرش تأمین می‌کرد که در امر خیاطت مهارت داشت و همچنین در امر کفایت و قناعت. و از نظر زندگی خانوادگی نه تنها او را دغدغه‌ای نبود، که آن ضرب‌المثل معروف در حیاتش به تمام معنا حضور داشت که گفته‌اند: در پشتِ سرِ هر مرد موفقی زنی فداکار قرار دارد. (نقل به مضمون) و از این رو کمتر رهین منت کسی از اصحاب قدرت و شوکت بود و همواره خود را مجاز می‌دانست که به مصداق آیه‌ی شریفه‌ی «حَقِيقُ اَنْ لَا اَقُوْلَ عَلٰی اِلَهٍ اِلَّا الْحَقُّ» آیه ۱۰۵ سوره اعراف حق بگوید و جز حق نگوید.

اگر بخواهیم آن مرد را در یک جمله معرفی نماییم این است که: «او زبان گویای شهر خود بود» راوی احادیث و اخباری که به نحوی از انحاء با سرور و شادمانی و یا غم و اندوه مردم در ارتباط بود. او همواره، کیان و عظمت، ترقی و تعالی زادگاهش، فسا را بازگو می‌نمود. از هریک از این‌ها، شاهی را می‌آورد که عمق درک و درد او را بیان می‌نماید:

۱- جنگ خانمان برانداز بین الملل دوم در اردیبهشت ماه ۱۳۲۴ به پایان رسید. همه از خموشی جغد جنگ به سرور و شادمانی پرداختند در مسجد حوض ماهی فسا به شکرانه پایان پذیرفتن جنگ، مجلس دعا برپا شد. سخنران آن جلسه زنده‌یاد میرزا محمود تدبّین بود که از جنگ گفت و مضارّ آن، از ویرانی و بی‌خانمانی، از به آتش کشیده شدن حرث و نسل‌ها و از مزایای صلح و پیام خالق سبحان به بشریت با استناد به آیه مبارکه وَالصَّلَاحُ خَيْرٌ. نفرین به جنگ‌افروزان و دعا برای صلح طلبان و فاتحه برای شادی روان‌شهادایی که مظلومانه در آن جنگ جان باختند و...

۲- در همان مسجد مقدّس چهار سال بعد از آن مراسم جشن و سرور، مراسم غم و اندوه برگزار شد از درگذشت نابه‌نگام و تأسّف‌بار جوانی برومند از ذخایر علمی فسا که پزشکی بود از یک خانواده سرشناس فسانی که با پایان تحصیلات دوران پزشکی‌اش در دانشکده پزشکی افسری تهران، عازم به شیراز و فسا بوده که در پی حادثه و یا حوادث ناگوار جان به جان‌آفرین تسلیم می‌کند. که عابرین جنازه او را در کنار خیابان یا بزرگراه شمیران می‌بینند و پلیس را آگاه می‌سازند... در پی مرگ

غریبانه و مظلومانه وی، مجلس یادبود آن پزشک که اولین دکتر تحصیل کرده فسانی در امر طبابت جدید بوده در دیماه ۱۳۲۸ برگزار می شود. سخنران مجلس شادروان میرزا محمود تدین بود که در میان اندوه و غم حاکم بر مسجد و مجلس سخنان خود را با این ابیات از میرزاده عشقی آغاز می کند که:

بهار گرچه نشاط آور و خوش و زیباست به عکس پائیز غم پرور است و غم افزاست
همین کتیه ای از بیوفائی دنیا است از این معامله ناپایداریش پیداست
که هر چه سازد اول، کند خراب آخر

و بالاخره شرح حال جوان ناکام، موقعیت علمی و دانشگاهی و نظامی وی، امید مردم فسا به وجود و حضور چنین شهروند تحصیل کرده برومندی و تبدیل آن امید به یأس و عرض تسلیم به همه اهالی بالاخص به خاندان محترم او.

۳- مسأله جدائی «رونی» از فسا در سال ۱۳۵۶ مطرح می گردد و انضمام آن به استهبان آن روز که این امر از نظر اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی برای فسا ضایعه ای بود. کمتر کسی در این امر دغدغه ی خاطری نشان داد چه از ساکنین شهر و یا حاکمین بومی آن دیار که بر کرسی حکومت و قدرت مستقر بودند. در این بحبوحه معلّمی روستازاده از سرعشق و شور و شوق به زادگاهش، از میان مردان مطرح آن روزگار در فسا، مرحوم میرزا محمود تدین را انتخاب می کند که نه وی را دولتی است و نه قدرتی و نه ثروتی و تنهای تنها او را دردی است، و سوز دلی و عشق فروزانی به زادگاهش و قلمی و قدمی و سخنی برای شرح آن جدائی نا عقده های دل دردمند مردم را فریاد کشد. و مرد و مردانه در این پیکار وارد شود و نگذارد که چنین جدائی تحقق یابد. گرچه سببه پرزور بود و خواسته اینان غیر مقدور!

امروز نویسنده آن نامه بحمداله استاد دانشگاه است، و مرحوم تدین متأسفانه در زیر خروارها خاک در جوار امامزاده حسن(ع) فسا غنوده ولی آن نامه که خود رنجامه ای است خطاب به آن عاشق زادگاهش، در این مجموعه حضور دارد که حکایتی است از دل بستگی ها به کیان و عظمت فسا با چهرهائی چند که پاسخ می طلبد!؟

۴- آثار تاریخی هر شهری گویای بخشی از هویت آن دیار است که وقایع اتفاقیه بسیاری را حکایت و روایت می کند. هر گونه تعرض و تجاوزی بدان، تجاوز و تعرض

به آن شهر و دیار است. «پل فسا» یکی از آن آثار بوده و هست که هر شبانه روز صدها دستگاه وسایط نقلیه سبک و سنگین از آن محلّ از شیراز به شهرهای فسا، داراب، نیریز، استهبان، بندرعبّاس، جهرم، لار و... در حرکتند و یا از این شهرها با عبور از این گذرگاه به شیراز وارد می‌گردند. سال‌های سال این جایگاه، محل استقرار «پلیس راه پل فسا» بود که شامل «پلیس راه» همه این شهرها می‌شد و در این باره هیچ حرف و حدیثی هم نبود. پس از چندی ناگهان نام «پلیس راه شیراز به جهرم» بر آن نهاده شد که از آن تعمیم به تخصیص گرائید. بسیار بودند مسافرینی که شبانه‌روز بارها و بارها از آن محل رفت و آمد داشتند و این تغییر نام کمتر برایشان مطرح بود. اما مرحوم تدین چنین نبود. او این تغییر نام را مسأله‌ای حیثیتی شناخت و آن را خدشه‌ای بر تاریخ شهر و زادگاه خود «فسا» دانست، و یک تنه با تن بیمار و با عوارض دوران کهولت و پیری، خویشان خویش را مسئول حضور در آن آوردگاه دانست. چندین سال، مرد و مردانه بسیاری از مقامات مسئول کشوری و لشکری بالاخص ژاندارمری را به چالش کشید. برای آنان تاریخ هزاران ساله فسا را بیان کرد، از سوابق چند صد ساله «پل فسا» گفت، تاریخ به‌شهادت طلبد که این همان پلی است که در زمان مغول، جنگ قاضی شرف‌الدین امیرسید ابراهیم با آنان به روایت «فارسنامه ناصری» در همین جایگاه انجام یافته است. و در همان زمان یعنی عهد «مغول»، خواجه مجدالدین اسعد رومی باز هم به گزارش همان کتاب تاریخی، این محل که معروف به «پل فسا» بوده تعمیر نموده است. پس از آن نیز در زمان تیموریان، صفویان، افشاریان، زندیه و قاجاریه همین پل یعنی «پل فسا» میزبان وقایع تاریخی فراوانی بوده است. حتّی در شیراز، مرکز ایالت فارس هم دروازه‌ای به نام دروازه فسا معروف بوده همچون دروازه کازرون و دروازه اصفهان که پس از تأسیس قصّابخانه آن دروازه را به آن نام تغییر دادند. دروازه نزدیک مقبره «آبش خاتون»...

نامه‌های آن مرحوم به مقامات ژاندارمری ثقیل افتاد که آنان را متوجّه اشتباهشان در تغییر نام آن محل کرده بود. دستور احضارش می‌دهند. فرمانده وقت هنگ ژاندارمری فسا وضع خطیر حالش را به مقامات گزارش می‌دهد و اعلام رفع مسئولیت خود از حادثه‌ای که ممکن است در اثر سفر اجباری در کمین او باشد می‌نماید. ژاندارمری کل کشور پس از انصراف از احضار و اعزام او خوشبختانه بر سر عقل می‌آید و با آن

سوابق تاریخی روشن صحه بر مکتوبات مرحوم تدین می‌نهد و آن نام تاریخی «پل فسا» در جلوه گاه سفر به مناطق جنوب باقی و برقرار می‌ماند و مرحوم تدین آخرین وظیفه خود را نسبت به خانه پدری و سرزمین مادری با موفقیت به انجام می‌رساند. چه او معتقد بود که به قول شاعر زنده دل ایران زمین، شادروان «حمید مصدق»: من اگر برخیزم / تو اگر برخیزی / همه برمی‌خیزند / و به بیانی دیگر: من اگر بنشینم / تو اگر بنشینی / پس چه کس برخیزد؟

و امروز جای تحسین و تقدیر است که پرویندخت تدین دختر آن مرحوم در مقام یک فرهنگی مجرب از فسا که دهها سال از عمر گرانبهای خود را صرف تعلیم و تربیت نوباوگان وطن نموده است برای اولین بار شرح حال دهها نفر از سیاستون مطرح این مملکت را در قامت والیان و استانداران فارس که بیش از هفتاد سال در این ایالت خدمت و یا انجام وظیفه کرده‌اند، با بی‌طرفی به رشته تحریر درآورده و به ارباب بصیرت و معرفت تقدیم نموده است که مورد عنایت آنان قرار می‌گیرد.

و هم‌اکنون هم مکتوبات عهد پدر را به رشته تنظیم و تحریر می‌کشد تا «یادگارهای عمر» او را تحت عنوان «کارنامه محمود» به زیور طبع بیاراید و به جامعه عرضه نماید و حق‌شناسی و قدرشناسی خود را به ساخت مقدس پدر و مادر به منصفه ظهور رساند. با این دعای خیر که: «خدایا عاقبت محمود گردان» ضمن آنکه همه اینها هشدار می‌باشد به هم‌نسلان خود در یادآوری گفته آموزنده آن استاد پیر تاریخ که: «اعتقاد این است که این کتابچه‌ها و این مونوگرافی‌ها و این تاریخچه‌های محلی، مقدمه و مایه اصلی می‌تواند بشود برای نگارش یک دوره تاریخ مفصل ایران زمین، که البته روزی باید تحریر شود.»^۱ و ختم کلام با سروده سعدی است که فرمود:

رحم‌اله معشر الماضین که به مردی قدم سپردندی
راحت جان بندگان خدای راحت جان خود شمردندی

منوچهر کدیور

۱. مقدمه استاد دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی بر کتاب رجال و مشاهیر آشتیان صفحه ۱۱.

«به نام آن که جان را فکرت آموخت»

پیش‌گفتار

خدای را شاکر و سپاسگزارم که سایه لطف و محبت پدر و مادری مهربان بر سرم گسترانیده و مرا توفیق داد، که بتوانم از رحمت و رأفت و تعلیم و تربیت آنان بهره‌جسته و سالیان سال لطف و محبتشان را پاس داشته، تا این زمان که توفیق یافته‌ام به عملی دست یازم که حق شناسی خود را بدان وسیله به آنان عرضه نمایم. در این راستا لطف خدا شامل حالم و هم او به نیت خیرم جامه عمل پوشاند که در یکی از سفرهایی که از تهران به شیراز داشته و به اقامتگاه مادرم فرود آمدم، کتابی به ایشان تقدیم نمودم از آن‌جا که در طول ایام حیاتم وی را همیشه و همواره تیزهوش و هشیار و آگاه دیده بودم در چند روزی که در شیراز در حضورشان بودم هر زمان که فراغتی می‌یافت او را مشغول تورق و تعمق در آن کتاب می‌دیدم.^۱ مثل این که مندرجات آن مکتوب در او سخت مؤثر افتاده به دنبال عملی مشابه بود، تا شبی از شبها که با همسرم در خدمتش بودیم، چمدان کوچکی که محتوی بعضی از اوراق و نوشته‌های مرحوم پدرم بود، آنها را از کمد خویش بیرون آورده در اختیارمان نهاد. با این عبارت که چه بسا بتوانید از این اوراق آن‌چنانکه شایسته و بایسته است بهره‌مند شوید، تا هم اینها را از حوادث دهر نگه دارید و هم روح صاحب این مکتوبات را شاد ساخته، و هم خدمتی به خانه و

۱. منظور کتاب «دفتر ایام حاج غلامحسین کدیور فسانی» است، که با پدرم رفیق شفیق بودند، رحمت خدا بر آن‌ها باد.

خانواده بنمایید، علاوه بر آن که شاید سطوری بر تاریخ شهر و زادگاه خود بیفزائید. آنها را با تعلق خاطری دریافت نمودم و از لطف و محبت مادرانه تشکر کردم، و این بهترین هدیه‌ای بود که مرا با آن نواخت.

آن مجموعه بسیاری از روزها و شب‌ها موجب دل‌مشغولیم گردید. تک‌تک آنها را خواندم که کارنامه‌ای از دوران حیات روانشاد پدرم بود از آن زمان که پا به عرصه جامعه نهاده و خود را همچون سربازی فداکار در خدمت هموعان خویش قرار داده تا بتواند گرهی بسته از مشکلات همشهریان و زادگاه خویش بگشاید. این نکته در احکامی که حکایت از حضور وی در سه دوره عضویت در انجمن بلدیّه یا شهرداری آن روز دارد مشاهده می‌شود. انتخاباتی که به وسیله مردم صورت می‌گرفته. سپس گزارش منتخبین به تهران اعلام می‌گردید، صدور حکم برگزیدگان به وسیله وزیر کشور و نخست‌وزیر وقت تأیید، مهور و امضاء شده و بعد به مرکز حکومت شهر مرجوع می‌گردید، تا به فرد یا افراد انتخاب شده ابلاغ گردد تا او به وظایف قانونی خود بپردازد. که این انتخابات با آنکه نموداری از جامعه مدنی آن روز بود، ولی در عین حال حکایت از قدرت متمرکز حکومت در آن ایام داشت. امروز با آن که تمام بازیگران آن روز در بستر خاک آرمیده‌اند، اما آثار مکتوب آنان در این مجموعه ثبت و ضبط است.

در کنار فعالیت‌های آن مرحوم در انجمن بلدیّه اوراق دیگری دال بر فعالیت‌های مستمر وی در بعضی دیگر از ادارات در کارنامه حیات او موجود است. مثلاً در امور مربوط به غله و نان شهر، و یا نمایندگی از طرف اصناف در امور مالیاتی، و یا از طرف کشاورزان در امور مربوط به تریاک که در آن زمان یکی از عمده‌ترین محصولات فساد بود، و یا مسائلی مربوط به پنبه و... که همه اینها در این مجموعه به یادگار درج گردیده است.

توجهی گرچه اندک به این اوراق نشانگر آن است که تو گویی مسأله اساسی آن مرحوم حضور در این اداره و آن اداره برای انجام امور عام‌المنفعه بوده است. در کنار این مکتوبات نوشته‌های دیگری موجود است که حکایت از مشاغلی در بازار، یا امور زراعی و فلاحی داشته که بتواند زندگانی خانواده پرجمعیت او را اداره نماید. اما دل‌مشغولی‌های او تنها به این مطالب که بدانها اشارت رفت، منحصر نمی‌گردید که

حفظ حقوق کیان زادگاهش در رأس تمام دلبستگی‌های او قرار داشت. در برابر هر موضوعی که عظمت مولدش را تهدید می‌کرد، هر چند هیچ‌کس هم وی را همراهی نمی‌کرد، مرد و مردانه می‌ایستاد و خواسته‌های به حق خود را با مقامات مسئول به دور از عوارض ناخواسته‌ای که او را تهدید می‌نمود مطرح می‌کرد، و بر انجام آن‌ها پای می‌فشرد. و در این راه، زندان، تبعید و اقامت اجباری به دل و جان می‌خريد و با کمال افتخار در مقابل چنان مسائلی اظهار می‌نمود که:

«سرخم می‌سلامت بشکست اگر سبونی»

گفتنی‌ها فراوان است. آنچه در این مجموعه آمده و می‌آید، با مدارک مستندی از آن زمان مرقوم گردیده است. انجام این عمل پس از دریافت آن اوراق توسط مادرم، برای خویش مسئولیتی مضاعف یافتیم. هم نسبت به تحقق خواسته‌های قلبی او، و هم حفظ و حراست آن امانت از گزند روزگار، ضمن اجرای وظیفه اخلاقی که به عنوان ارشد اولاد خانواده بر گردن داشتیم. انجام همه اینها البته با حمایت و عنایت همسر صورت گرفت که همواره مشوقم در اجرای چنین خدمات فرهنگی و تاریخی و اجتماعی بوده، که زندگانی فرهنگی مشترکمان چنین مقتضیاتی را ایجاب می‌نموده است. و نهایتاً

«غرض نقشی است کز ما باز ماند که هستی را نمی‌بینم بقائی»

پروین دخت تدین